

## پرداخت دین دیگری در نظام حقوقی ایران

عباسعلی داروئی\*

استادیار گروه حقوق دانشگاه کاشان

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۵/۱۵ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۷/۶/۱۰)

### چکیده:

مطابق اطلاق ماده ۲۶۷ ق.م.ا، اگر کسی دین دیگری را بدون اذن او ادا کند حق رجوع به او را ندارد. اما با استقراء در قوانین مختلف و سوابق فقهی بحث و نیز رویه قضایی، این نتیجه حاصل خواهد شد که قسمت اخیر ماده ۲۶۷ ق.م.ا بیانگر چهره واقعی نظام حقوقی ایران نیست بلکه در حقوق ایران نیز به مانند اکثر کشورهای دیگر، پرداخت کننده دین دیگری جز در فرضی که قصد تبرع دارد یا هیچ‌گونه التزام یا نفعی در پرداخت نداشته و کاملاً بیگانه از دین است، می‌تواند به مدیون رجوع کند، اگرچه مأذون از سوی مدیون نباشد.

### واژگان کلیدی:

تادیه، دین دیگری، التزام در تادیه، نفع در تادیه، رجوع شخصی و قائم مقامی.

### مقدمه

اصل تعاون و همبستگی اجتماعی، قواعد اخلاقی و ضرورت‌های اجتماعی اقتضاء می‌کند که، اشخاص بتوانند دیون یکدیگر را ادا کنند. حقوق نیز در راستای این نیاز اخلاقی و اجتماعی، پرداخت دین دیگری را مجاز و آن را از اسباب سقوط تعهدات بشمار آورده است و تقریباً در حقوق تمام کشورها تعهدات، جز در فرضی که مباشرت متعهد در ایفاء تعهد شرط شده باشد، می‌تواند بوسیله شخصی غیر از مدیون نیز ایفاء شوند و در این مورد حتی نیازی به اذن و رضای دائن و مدیون نیست و چنین ایفایی نیز موجب سقوط دین مدیون در مقابل دائن است (مواد ۲۶۷ و ۲۶۸ قانونی مدنی ایران، مواد ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ قانونی مدنی فرانسه).

اما، همان‌گونه که ضرورت‌های اجتماعی و اخلاقی اقتضاء می‌کند که اشخاص بتوانند دیون یکدیگر را ادا کنند، همین ضرورت‌ها نیز ایجاب می‌کند که عمل پرداخت کننده بدون اجر نمانده و مدیون اصلی نیز بطور ناروا دارا نشود. در جهت تحقق این هدف مطلوب، در حقوق اکثر کشورها پرداخت کننده دین دیگری، جز در فرضی که قصد تبرع دارد، می‌تواند به مدیون رجوع کند (Planiol et Ripert, 1932, n°1219) و اذن یا عدم اذن مدیون در اصل حق رجوع بی تاثیر است و فقط در نوع رجوع یا دعوی (دعوی شخصی یا قائم مقامی) موثر است (ر.ک. بند ۵ مقاله).

اما، در ایران قانون‌گذار قانون مدنی ظاهراً راه مخالف پیموده و موضع مغایر با قانون‌گذاران دیگر کشورها اتخاذ کرده است. چون، قسمت اخیر ماده ۲۶۷ ق.م. رجوع تادیه کننده دین دیگری را فقط منوط به اذن مدیون کرده است.

اجرای این بخش از ماده ۲۶۷ ق.م. بطور مطلق در بسیاری از موارد به نتایج و تبعات نامطلوب اخلاقی و اجتماعی منجر می‌شود. برای مثال؛ فرض شود مالک ملکی بدون اینکه عوارض و مالیات ملک را بپردازد آن را می‌فروشد خریدار ناآگاه، بعنوان متصرف و مالک، طرف مطالبه قرار می‌گیرد و ناچار می‌شود که بدهی مالیاتی ملک را که در واقع دین فروشنده است، بپردازد (مثال از کاتوزیان، ۱۳۶۸، ص ۲۲) یا مالک، مال مرهونه خود را می‌فروشد بدون اینکه رهنه بودن را به خریدار اعلان کند. خریدار ناآگاه نیز جهت جلوگیری از مزایده مال خریداری شده ناچار به پرداخت طلب مرتهن، که در واقع دین فروشنده (راهن) است، می‌شود. در این دو مثال آیا منصفانه و معقول خواهد بود که گفته شود چون خریدار بدون اذن فروشنده (مدیون) دین او را پرداخته است به حکم ماده ۲۶۷ ق.م. حق رجوع به او را نخواهد داشت؟ این نتیجه غیراخلاقی را هیچ وجدان پاک و عقل سلیمی نپذیرفته و نیز برخلاف نظم و امنیت اقتصادی و ثبات معاملات است.

چنین رویکردی نسبت به ادای دین دیگری از یک قانون‌گذار متشرع و در سایه قواعد اخلاقی و فقهی چون قاعده احسان بسیار بعید به نظر می‌رسد (هل جزاء الاحسان الا الاحسان؟).

با دقت بیشتر در نظام حقوقی ایران و مراجعه به قوانین مختلف و سوابق فقهی بحث و رویه قضایی این نتیجه حاصل خواهد شد که قسمت اخیر ماده ۲۶۷ ق.م. بدین اطلاق چهره واقعی نظام حقوقی ایران و اراده حقیقی قانون‌گذار ما در باب پرداخت دین دیگری نیست و آنچه در قسمت اخیر ماده ۲۶۷ ق.م. عنوان قاعده آمده است خود استثنایی بیش نیست و در نظام حقوقی ایران نیز به مانند حقوق کشورها دیگری، تادیه کننده دین دیگر، جز در فرضی که قصد تبرع دارد، می‌تواند به مدیون رجوع کند اگرچه مأذون از سوی مدیون نباشد. آنچه این مختصر بدنبال آنست اثبات همین نکته است. برای اثبات این نکته نیز ابتدا موادی از قوانین مختلف، که به پرداخت بدون اذن دین دیگری مربوط است، بررسی و با تنقیح ملاک آنها قاعده عامی وضع می‌شود، سپس قاعده مزبور با نظریه مشهور فقهاء امامیه و رویه قضایی و دکترین تطبیق داده خواهد شد.

### ۱- پرداخت دین دیگری در قوانین مختلف

همان‌گونه که در مقدمه آمده است، در قوانین مختلف ایران موادی وجود دارد که بموجب آنها پرداخت کننده غیرمأذون از سوی مدیون می‌تواند به او رجوع کند. برخی از مهم‌ترین مواد مزبور عبارتند از؛ ماده ۳۱۸ قانونی مدنی، ماده ۱۲ قانون مسئولیت مدنی، مواد ۳۸۸، ۲۷۱، ۲۴۹ و ۴۱۱ قانون تجارت، ماده ۳۰ قانون بیمه، ماده ۶ قانون تامین اجتماعی، ماده ۳۳ مکرر قانون ثبت اسناد و املاک و تبصره یک آن و مواد ۵۵، ۷۶ و ۸۲ قانون اجرای احکام مدنی است. اگر به این مواد مذکور بطور دقیق نگریسته شود ملاحظه خواهد شد که آنها در دو نقطه با یکدیگر مشترک هستند: نخست آنکه؛ در همه آنها ابتدا شخصی مالی به دیگری می‌پردازد و سپس جهت استرداد آنچه پرداخته است به شخص دیگر رجوع می‌کند. دوم آنکه؛ در همه این موارد ما با دو دسته اشخاص "مدیون" و "مسئول" در مقابل دائن مواجه هستیم و به همین دلیل، اگر دائن به مدیون رجوع کرد دین ساقط و همه بری خواهند شد. ولی؛ اگر دائن به مسئول رجوع کند او نیز پس از پرداخت می‌تواند به مدیون یا مسئولین دیگر رجوع کند تا منتهی به مدیون شود. در نتیجه، با توجه به دو نکته فوق‌الذکر، می‌توان گفت که مبنای رجوع تادیه کننده در موارد مزبور، پرداخت دین دیگری است. با تحلیل مختصر از مواد مزبور این مدعا اثبات خواهد شد.

### رجوع غاصب پرداخت کننده به غاصب متلف

مطابق ماده ۳۱۸ ق.م.، در فرض تعاقب ایادی غاصبین، اگر مالک به غاصبی غیر از غاصبی که مال در ید او تلف شده است رجوع کند او نیز می‌تواند به غاصبی که مال در ید او تلف شده است یا غاصبین لاحق رجوع کند تا به همین ترتیب به غاصب متلف منتهی گردد. به نظر می‌رسد مبنای رجوع غاصبین جبران کننده خسارت مالک به غاصبی که مال در ید او تلف شده است، پرداخت دین غاصب اخیر از سوی آنهاست (کاتوزیان، منبع پیشین). بدین تحلیل که در فرض تعاقب ایادی غاصبان، غاصبی که مال در ید او تلف شده است "مدیون" و غاصبان دیگر صرفاً "مسئول" جبران خسارت هستند (نجفی، جواهر الکلام، ۱۳۲۶، به نقل از کاتوزیان، ۱۳۷۹، ش ۴۸۱)، چون مال در ید او تلف شده است و ارکان ضمان (فعل زیانبار و رابطه بسببیت) در او جمع است و طبیعتاً او باید خسارت مالک را جبران سازد. لیکن، قانون جهت تضمین حقوق مالک و به حکم قاعده "علی الید" غاصبان دیگر را نیز مسئول قرار داده است. پس، آنچه غاصبان دیگر می‌پردازند در واقع دین غاصبی است که مال در ید او تلف شده است. به همین دلیل است که غاصب مزبور حق رجوع به غاصبان دیگر را ندارد. این معنا بویژه با قسمت اخیر ماده ۳۱۸ ق.م. تأیید می‌گردد که مقرر شده است؛ "... و بطور کلی ضمان بر عهده کسی مستقر است که مال مغضوب در نزد او تلف شده است." یعنی ضمان بر عهده غاصبان دیگر استقرار ندارد و این معنایی جز مسئول بودن غاصبان دیگر و مدیون واقعی بودن غاصب متلف ندارد.<sup>۱</sup>

### رجوع کارفرما به کارگر مسئول

به موجب ماده ۱۲ قانون مسئولیت مدنی؛ کارفرمایان مشمول قانون کار مسئول جبران خساراتی هستند که از طرف کارکنان اداری یا کارکنان آنان در حین اجرای انجام کار و یا به مناسبت آن وارد شده است. لیکن مطابق قسمت اخیر ماده مزبور، کارفرما نیز می‌تواند پس از جبران خسارت زیان‌دیده در صورتی که کارگر عامل زیان بموجب قانون مسئول شناخته شود، مراجعه نماید. این رجوع نیز به عقیده ما مبتنی بر پرداخت دین کارگر عامل زیان از سوی کارفرماست. زیرا، در فرضی که کارگر عامل زیان بموجب قانون مسئول شناخته می‌شود یعنی در واقع او "مدیون" واقعی زیان‌دیده است و ارکان مسئولیت مدنی در عمل او جمع می‌باشد.

۱. به نظر نگارنده، این تحلیل اختصاص به مسئولیت غاصبان ندارد بلکه، در تمامی مسئولیت‌های تضامنی وضع بدین منوال است یعنی رجوع مسئولین متضامن به یکدیگر نسبت به تمام یا بخشی از خسارت جبران شده مبتنی بر پرداخت دین سایر مسئولین از سوی احد از مسئولین می‌باشد (جنیدی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال ۱۳۷۵، ص ۴، کاتوزیان، منبع پیشین، ش ۶۹۵، ص ۲۱).

لیکن، قانون‌گذار جهت حمایت از زیاندیدگان و مواجهه نساختن آنها با کارگران ناتوان در مقابل انتفاعی که کارفرمایان از خدمات کارگران می‌برند کارفرمایان را نیز "مسئول" جبران خسارات ناشی از عمل کارگران قرار داده است (کاتوزیان، ۱۳۷۸، صص. ۵۴۷ و ۵۴۹). لیکن جهت استقرار ضمان برعهده مدیون واقعی، به کارفرما نیز حق داده است تا به کارگر عامل زیان و مدیون واقعی رجوع کند.

### رجوع ظهرنویس، ضامن، قبول کننده و تأدیه کننده ثالث به صادرکننده سند تجاری

مطابق ماده ۲۴۹ قانون تجارت، اگر وجه اسناد تجاری به معنای اخص (برات، سفته و چک) بوسیله ظهرنویسان پرداخت گردد آنها نیز می‌توانند به صادرکننده سند یا به امضاءکنندگان پیش از خود رجوع کنند تا به صادرکننده منتهی گردد. مبنای این رجوع به صادرکننده سند را نیز باید پرداخت دین صادرکننده بوسیله ظهرنویسان دانست. چون صادرکننده است که با صدور سند، دین موضوع آن را بوجود آورده است (Delebcque et al., 1990, P.195).

ظهرنویسان فقط طلبی که به نفع آنها ایجاد شده است (ظهرنویس نخست) یا به آنها انتقال داده شده است (ظهرنویسان بعدی) به دیگران منتقل می‌کند و مطابق قواعد عمومی نباید در مقابل دارنده مسئول باشند<sup>۱</sup>. لیکن قانون‌گذار جهت تقویت اعتبار اسناد تجاری به منظور تشویق اشخاص در بکارگیری این اسناد در روابط معاملاتی خود ظهرنویسان را نیز در مقابل دارنده مسئول قرار داده است. پس، با این تحلیل روشن است که آنچه ظهرنویسان می‌پردازند دین صادرکننده به دارنده است و به همین دلیل نیز آنها پس از پرداخت می‌توانند به صادرکننده رجوع کنند.

وضع در مورد ضامن، قبول کننده ثالث و تأدیه کننده ثالث نیز چنین است. آنها نیز پس از پرداخت می‌توانند به صادرکننده یا امضاءکنندگانی که تضمین، قبولی یا تأدیه به نفع آنها صورت گرفته است و امضاءکنندگان پیش از آنها رجوع کنند تا منتهی به صادرکننده گردد. چون آنها نیز فقط دین موضوع سند را تضمین یا تأدیه کرده‌اند، دینی که بوسیله صادرکننده ایجاد شده است، به همین دلیل هم می‌توانند به او رجوع کنند (ماده ۲۷۱ ق.ت.).

۱. مطابق قواعد عام، در انتقال طلب، انتقال دهنده فقط ضامن وجود طلب است نه ضامن ملائت و پرداخت مدیون (کاتوزیان، سال ۱۳۷۴، ص ۲۷۱).

### رجوع متصدی حمل و نقل به مأمور حمل و نقل

در ماده ۳۸۸ قانون تجارت قانون‌گذار، متصدی حمل و نقل را حتی در فرضی که او مباشرت به حمل نکرده و شخص دیگر را مأمور حمل کرده است در مقابل صاحب کالا، مسئول تلف یا ضایع شدن کالا قرار داده است. اما در قسمت اخیر ماده مزبور به متصدی حمل حق داده است پس از جبران خسارت صاحب کالا، به مأمور رجوع کند. بدین عبارت: "بدیهی است در صورت اخیر، حق رجوع او به متصدی حمل و نقلی که مأمور شده است محفوظ است.

مبنای این رجوع نیز به نظر می‌رسد پرداخت دین مأمور حمل از سوی متصدی حمل است. چون او عامل تلف یا ضایع شدن کالا است و مطابق قواعد عام اتلاف و تسبیب نیز، او ضامن جبران خسارت است. لیکن، قانون‌گذار جهت تضمین بیشتر حقوق زیان‌دیده، متصدی حمل را نیز در کنار مأمور مسئول شناخته است. اما بدیهی است که مدیون واقعی و نهایی مأمور عامل تلف است و متصدی صرفاً مسئول جبران خسارت است و آنچه او می‌پردازد دین مأمور در مقابل صاحب کالا است به همین دلیل است که می‌تواند به او رجوع کند.

### رجوع بیمه‌گر به عامل زیان

در بیمه‌ها، اعم از بازرگانی و اجتماعی، اگر خسارت جبران شده از سوی شرکت‌های بیمه و سازمان تامین اجتماعی ناشی از عمل زیانبار شخص دیگری باشد آنها می‌توانند به عامل زیان رجوع کنند (ماده ۳۰ قانون بیمه سال ۱۳۱۶ و ماده ۶۶ قانون تامین اجتماعی) این رجوع مبتنی بر پرداخت دین عامل زیان بوسیله بیمه‌گر است. چون، مدیون واقعی، عامل زیان است که با عمل زیانبار خود موجب زیان بیمه‌گذار با بیمه شده گشته است و برابر قواعد ضمان قهری باید جبران خسارت کند. لیکن، قانون‌گذار جهت جبران بهتر و سریعتر خسارت زیان دیدگان به آنها حق داده است که به بیمه‌گر نیز رجوع کنند. پس، آنچه بیمه‌گر در این فرض می‌پردازد دین عامل زیان است و به همین سبب نیز می‌تواند به او رجوع کند.

### رجوع بستانکار پرداخت‌کننده طلب بستانکار دارای وثیقه، به مدیون

در قانون ثبت اسناد و املاک نیز به مواردی برخورد می‌شود که به رجوع تادیه‌کننده دین دیگری مربوط است و آن قسمت اخیر ماده ۳۴ مکرر و تبصره یک آن است. مطابق قسمت اخیر ماده ۳۴ مکرر ق.ث.، در فرضی که شخصی، بستانکاران متعدد داشته و مالی از بدهکار در وثیقه یکی از بستانکاران باشد، بستانکار دیگر، که طلبش بدون تضمین

است، می‌تواند با پرداخت دین بستانکار دارای وثیقه و حقوق دولت، مورد وثیقه را به نفع خود بازداشت و از محل فروش آن طلب خود و آنچه را که از طرف مدیون به بستانکار دارای وثیقه پرداخته است وصول کند. بدین عبارت: "... هر بستانکاری که حق درخواست بازداشت اموال بدهکار را دارد نیز می‌تواند تمامی بدهی موضوع سند به بستانکار دیگر و حقوق دولت را پرداخت و یا در صندوق ثبت و یا هر مرجع دیگری که اداره ثبت تعیین می‌نماید تودیع و تقاضای استیفای حقوق خود را از اداره ثبت بنماید. هر گاه مدت سند باقی باشد باید حق بستانکار تا آخر مدت رعایت شود." ملاحظه می‌شود. "ملاحظه می‌شود که، بستانکار بدون وثیقه ابتدا دین بستانکار دارای وثیقه را پرداخته سپس از محل مال مورد وثیقه تمام طلب خود را (طلب اصلی و آنچه از طرف مدیون پرداخته است) وصول می‌کند و این همان رجوع بستانکار تادیه کننده به مدیون است. بدیهی است که، این رجوع مبتنی بر تادیه دین مدیون از سوی بستانکار است (کاتوزیان، ۱۳۶۸، ص ۶۹۵، ش ۲۰) چون پرداخت کننده دینی نسبت به بستانکار دارای وثیقه نداشته است. پس، آنچه او می‌پردازد در واقع دین مدیون بوده است که او جهت حفظ حقوق خویش، یعنی وصول طلب خود از محل مال مورد وثیقه، اقدام به پرداخت آن نموده است.

تبصره یک ماده ۳۴ مکرر قانون ثبت نیز مرتبط با این بحث است. به موجب تبصره مزبور، در معاملات با حق استرداد با فوت مالک و انتقال قهری مال موضوع حق استرداد به وراثت مالک، حق وثیقه صاحب حق استرداد تجزیه نمی‌شود. یعنی، این گونه نیست که هر ورثه‌ای بتواند با پرداخت سهم خود از دین مورث، حصه خود از مال مورد حق استرداد را فک کند. بلکه حق صاحب حق استرداد یک حق بسیط است و تمام مال مورد وثیقه در مقابل تمام طلب وی وثیقه است نه اجزای مال در مقابل اجزای طلب (ماده ۷۸۳ ق.م.ا). به این ترتیب، ممکن است برخی از وراثت حاضر به پرداخت سهم خود از دین مورث نباشند در نتیجه، ممکن است بستانکار مال موضوع حق استرداد را به مزایده بگذارد که شاید به نفع برخی وراثت نباشد یا برخی از وراثت به عین مال نیازمند باشند. قانون‌گذار جهت حمایت از حقوق چنین وراثتی و جلوگیری از ضرر آنها به آنها اجازه داده است که تمام دین مورث نسبت به بستانکار را پرداخته و نسبت به حصه دیگر وراثت به آنها رجوع کند و مال مزبور هم جهت تضمین طلب وی نسبت به دیگر وراثت در وثیقه او باقی بماند. هر ورثه‌ای که سهم خود از دین مورث را به ورثه پرداخت کننده بپردازد به میزان سهم الارث وی از مال مزبور فک خواهد شد. با این عبارت: "انتقال قهری حق استرداد به وراثت بدهکار موجب تجزیه مورد معامله نخواهد بود. هر گاه قبل از صدور اجرائیه یا قبل از خاتمه عملیات اجرایی تمام بدهی و خسارت قانونی و حق اجرا در صورت صدور اجرائیه از ناحیه او از وراثت مدیون در صندوق ثبت یا مرجع دیگری که اداره ثبت تعیین نماید تودیع شود مال مورد معامله در وثیقه وراثت مزبور قرار

می‌گیرد در این مورد هرگاه هر یک از وراثت به نسبت سهم الارث بدهی خود را به وراثت مزبور بپردازد به همان نسبت از مورد وثیقه به نفع او آزاد خواهد شد."

اینکه با پرداخت تمام دین مورث از سوی احد از وراثت تمام مال مورد وثیقه در وثیقه پرداخت کننده قرار می‌گیرد این همان رجوع تادیه کننده به سایر وراثت است. چون، او فقط به میزان سهم الارث خود، مدیون دین مورث است و وقتی تمام طلب بستانکار را نیز پرداخت می‌کند در واقع سهم الارث سایر وراثت از دین مورث را می‌پردازد و به همین دلیل هم می‌تواند به آنها رجوع کند.

ماده ۵۵ قانون اجرای احکام مدنی نیز حکمی نظیر ماده ۳۴ مکرر قانون ثبت دارد. بدین مضمون که؛ اگر مالی از محکوم علیه در وثیقه یا توقیف بستانکار دیگر وی باشد، محکوم له می‌تواند تمام دیون و خسارات قانونی را با حقوق دولت حسب مورد در صندوق ثبت یا دادگستری تودیع و تقاضای توقیف مال و استیفای حقوق خود را از آن بنماید. در این صورت وثیقه و توقیف‌های سابق فک و مال بابت طلب او و مجموع وجه تودیع شده بلافاصله توقیف می‌شود و اگر محکوم علیه حاضر به پرداخت حقوق محکوم له نشد او می‌تواند با فروش مال توقیف شده تمام طلب خود را اعم از طلب اصلی و آنچه که از طرف مدیون به بستانکار دیگری پرداخته است، از محل فروش وصول نماید. پس، در اینجا نیز مشاهده می‌گردد که محکوم له به تجویز قانون و بدون اذن مدیون دین او را به بستانکار دیگری می‌پردازد و از محل مورد وثیقه یا توقیف شده وصول می‌کند. وصول دین پرداخت شده از محل مال مدیون همان رجوع محکوم له به محکوم علیه نسبت به دینی است که او بدون اذن محکوم علیه پرداخته است (کاتوزیان، منبع پیشین).

### رجوع محکوم له پرداخت کننده حق الزحمه ارزیاب به محکوم علیه

مواد ۷۶ و ۸۲ قانون اجرای احکام مدنی نیز به بحث پرداخت بدون اذن دیگری مربوط است. مطابق مواد فوق، حق الزحمه ارزیاب در ارزیابی مال توقیف شده (ماده ۷۶) و حق الزحمه حافظ مال توقیف شده به عهده محکوم علیه است (ماده ۸۲). اما، اگر محکوم علیه از پرداخت آن امتناع کند محکوم له می‌تواند آن را پرداخته و داد مسند ضمن اجرای حکم از محکوم علیه وصول و به محکوم له خواهد داد و یا از حاصل فروش اشیاء توقیف شده استیفاء خواهد شد. بدیهی است که، مواد فوق نیز مصدق بارز رجوع تادیه کننده غیر ذون به مدیون است.



## ۲- تبیین قاعده عام

در حقوق بسیار از کشورها، در باب پرداخت بدون اذن دین دیگری، قاعده عامی وجود دارد بدین صورت که؛ اگر شخصی در پرداخت دین دیگری ملزم یا ذینفع باشد می‌تواند به قائم مقامی دائن به مدیون رجوع کند (بند ۳ ماده ۱۲۵۱ قانون مدنی فرانسه، بند ۱ ماده ۱۴۱ قانونی مدنی مصر. در حقوق انگلیس (, Birk, 2000, P. 699; Treite, 1999, P. 699; Anson, 1975, P.699; Chity, 1968, PP. 1929-1936).

اکنون از مجموع مواد قانونی مربوط به پرداخت دین دیگری که در بند قبل آمده است، می‌توان گفت که در حقوق ایران نیز می‌توان قاعده مزبور را بدست آورد. به این ترتیب که؛ اگر در مواد مزبور، که قانون‌گذار به تادیه کننده غیر ماذون حق رجوع به مدیون را داده است، دقت شود ملاحظه خواهد شد که، تادیه کننده یا به حکم قانون به پرداخت دین مدیون ملتزم بوده است (مواد ۳۱۸ ق.م.، ماده ۱۲ ق.م.م.، مواد ۲۴۹، ۳۸۸، ۳۰ ق.ت.، ماده ۳۰ ق.ب. و ماده ۶۶ ق.ت.ر.) و یا در پرداخت دین مدیون ذینفع بوده است (ماده ۳۴ مکرر ق.ث. و تبصره یک آن، مواد ۵۵، ۷۶، ۸۲ ق.ا.ا.م.). برای مثال؛ از مواد دسته نخست در ماده ۳۱۸ ق.م.، غاصبی که مال در ید او تلف نشده است به حکم قانون ملزم به پرداخت دین غاصبی است که مال در ید او تلف شده است. از مواد دسته دوم نفعی که بستانکار بدون وثیقه در تادیه طلب بستانکار دارای وثیقه مدیون مشترک دارد (ماده ۳۴ مکرر ق.ث.) این است که؛ سهولت می‌تواند از محل مال مورد وثیقه طلب خود را وصول کند و جلوی فروش مال مورد وثیقه را، که ممکن است تنها دارایی مدیون باشد، در یک زمانی که مال مزبور قیمت مناسبی ندارد بگیرد. نفع تادیه کننده در مورد ماده ۵۵ قانون اجرای احکام مدنی نیز چنین است. در تبصره یک ماده ۳۴ مکرر ق.ث. نیز ورثه تادیه کننده تمام طلب بستانکار صاحب حق استرداد، مانع از فروش ترکه مورث (مال موضوع حق استرداد) می‌گردد. در مواد ۷۶ و ۸۲ قانون اجرای احکام مدنی نیز محکوم علیه باعث تسریع اجرای حکم قطعی می‌شود.

حال، سؤال این است که از جمع این مواد مختلف و متعدد و وحدت ملاک آنها منطقی نیست که گفته شود، هر جا شخصی بموجب قانون ملزم به پرداخت دین دیگری بوده یا در پرداخت دین دیگری ذینفع بوده می‌تواند به مدیون رجوع کند اگرچه ماذون نباشد؟ آیا خصوصیتی در این موارد مذکور وجود دارد که در موارد مشابه و مسکوت وجود نخواهد داشت؟

پاسخ به نظر منفی است. خوشبختانه قاعده ذکر شده با نظر فقهای امامیه، رویه قضایی و نویسندگان حقوق مدنی نیز منطبق است.

در بین فقیهان صاحب مفتاح الکرام در باب پرداخت دین دیگری چنین مقرر نموده‌اند: "و من أدى دین غیره من غیر ضمان ولا اذن لم يرجع" (عاملی نجفی ۱۳۳۶، ص ۳۷۸، شیخ طوسی به

نقل از مروراید، ۱۹۹۳ ص ۲۳۷) یعنی، کسی که دین دیگری را بدون اینکه ضامن (ملزم) باشد بپردازد و ماذون نباشد، حق رجوع نخواهد داشت. مفهوم مخالف عبارت مزبور این است که، اگر پرداخت کننده ضامن پرداخت باشد حتی در صورت ماذون نبودن، می تواند به مدیون رجوع کند. جالب آن است که این فقیه بزرگ نظر مزبور را بین فقهاء اجماع می داند. کاش نویسندگان قانون مدنی در وضع ماده ۲۶۷ ق.م. به این اجماع توجه داشته تا این گونه قانون مدنی ایران را ر این مورد در مقابل حقوق دنیا قرار نمی داد.

سیر رویه قضایی ایران نیز در راستای این قاعده است. چندین رای اصراری وجود دارد که بیانگر آن است که دیوان کشور قاعده مزبور را پذیرفته است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می شود (حسینی، ۱۳۷۹، ص ۹۵):

- ۱- رای اصراری ش ماده ۱۸۶۱-۱۳۲۵/۱۰/۲۸ هیئت عمومی دیوانعالی کشور:  
«ماده ۲۶۷ ق.م. (راجع به اجازه تادیه دین از طرف مدیون) ناظر به مواردی است که هیچگونه رابطه معنوی بین ادا کننده دین و دائن وجود نداشته باشد.....».
- ۲- رای اصراری شماره ۶۹/۸/۵-۲۵ هیئت عمومی دیوانعالی کشور:  
«ایفای دین از جانب غیر مدیون هم جایز است اگر اجبار در پرداخت وجود داشته باشد شخص ثالث حق مراجعه به مدیون را دارد.».
- ۳- رای اصراری شماره ۱۳۷۸/۳/۴-۳ هیئت عمومی دیوانعالی کشور:  
«اگر پرداخت دین از طرف شخص ثالث غیرتبرعی و اضطراری و به منظور امکان استیفای حق بوده باشد به حکم قاعده لاضرر تادیه دین به کیفیت مزبور انطباقی با ماده ۲۶۷ ق.م. ندارد.».

۴- نظریه مورخه ۶۵/۸/۲۲ قضات دادگاههای حقوقی دو تهران:  
"سوال: اگر نیم عشر اجرایی و یا هزینه های دیگر اجرایی مثلاً هزینه هایی که هنگام تنظیم سند انتقال یا اجاره نامه رسمی تعلق می گیرد، توسط محکوم له پرداخت شود که در اصل به عهده محکوم علیه بوده است " آیا پس از پرداخت محکوم له حق مراجعه به محکوم علیه مدیون در صورت استتکاف حق مراجعه به دادگاه را دارد یا نه؟

جواب: "اگرچه مطابق ماده ۲۶۷ ق.م. مراجعه پرداخت کننده به مدیون مشروط به مجاز بودن در تادیه است و در ما نحن فیه ظاهراً اجازه تحصیل نشده است، لیکن چون پرداخت مذکور در واقع به حکم حاکم و اذن وی بوده و اذن در شیئی اذن در لوازم آن است که از لوازم اجرای رای دادگاه، پرداخت های یاد شده است. لذا با توجه به مواد ۷۶ و ۸۲ قانون اجرای احکام مدنی تادیه کننده حق مراجعه به مکلف و محکوم علیه مدیون و مطالبه وجوه پرداختی را دارد."

ملاحظه می‌شود که آراء شماره ۱۸۶۱-۱۰/۲۸-۱۳۲۵ و ۲۱-۸/۱۵-۱۳۶۹ مربوط به فرضی است که تادیه کننده مجبور به پرداخت دین مدیون بوده است و رای شماره ۳-۳/۱۳۷۸ نیز مربوط به فرضی است که تادیه کننده در پرداخت دین مدیون ذینفع بوده است و در هر دو فرض، دیوان کشور به تادیه کننده ثالث علی‌رغم اینکه ماذون نبوده است، حق رجوع به مدیون داده است. با وجود چنین آرای از دیوان کشور پایه‌های قاعده موصوف مستحکم‌تر می‌شود و جای تردیدی درباره اساس آن باقی نمی‌گذارد.

نویسندگان حقوق مدنی (دکترین) نیز تا اندازه‌ای موافق قاعده مزبور می‌باشند (کاتوزیان، ۱۳۶۸، ص ۲۲؛ صفایی، ۱۳۸۲، ص).

### ۳- تعارض قاعده تبیین شده با ماده ۲۶۷ ق.م.

ممکن است ایراد شود که قاعده بدست آمده با نص ماده ۲۶۷ ق.م. در تعارض است. چون ماده مزبور بصراحت و ظاهراً بطور مطلق مقرر کرده است که، پرداخت کننده غیر ماذون حق رجوع به مدیون را نخواهد داشت. اما ایراد مزبور با مراجعه به مبنای ماده ۲۶۷ ق.م. برطرف خواهد شد.

فقهاء سبب منع رجوع تادیه کننده غیر ماذون به مدیون را «قصد تبرع» چنین تادیه کننده‌ای دانسته‌اند. به عقیده آنها صرف عمل پرداخت از سوی غیر مدیون غیر ماذون دلالت بر تبرع دارد که اصطلاحاً به آن «متبرع فعلی» می‌گویند. البته، در فرضی که تادیه کننده ضامن پرداخت باشد او را متبرع نمی‌دانند (نجفی، منبع پیشین، ص ۳۸۷).

به نظر نویسندگان حقوق مدنی نیز، علت ممنوعیت رجوع ادا کننده غیر ماذون دین مدیون به مدیون را «فرض» قصد تبرع تادیه کننده و منع مداخله فضولی در امور دیگران دانسته‌اند (کاتوزیان، منبع پیشین، ص ۲۳، صفایی، منبع پیشین، ص ۲۳۹). با توجه به مبنای مزبور، تعارضی بین قاعده و ماده ۲۶۷ ق.م. باقی نمی‌ماند. زیرا، در فرضی که پرداخت کننده، در پرداخت دین دیگری قانوناً ملزم یا ذینفع است، نه احتمال قصد تبرع وجود دارد و نه در امور دیگری (مدیون) دخالت فضولی کرده است. لذا، حکم اخیر ماده ۲۶۷ ق.م. در این دو حالت نباید اجرا شود. پس، می‌توان گفت که حکم قسمت اخیر ماده ۲۶۷ ق.م. باید در جایی اعمال شود که پرداخت کننده کاملاً بیگانه از دین بوده و هیچ رابطه حقوقی بین او و دائن و مدیون در ارتباط با دین وجود نداشته است و زمانی تادیه کننده دین کاملاً بیگانه از دین است که نه ملزم به پرداخت بوده است و نه نفعی در پرداخت داشته است چنین پرداخت کننده‌ای را باید متبرع محسوب کرد.

این نکته صریحاً در رای اصراری شماره ۱۸۶۱-۱۳۲۵/۱۰/۲۸ هیئت عمومی دیوانعالی کشور نیز آمده است. بدین عبارت «ماده ۲۶۷ ق.م. ناظر به مواردی است که هیچ‌گونه رابطه معنوی بین ادا کننده دین و دائن وجود نداشته باشد».

#### ۴- مبنای رجوع

تا اینجا این نکته اثبات شد که، در نظام حقوق ایران نیز به مانند حقوق کشورهای دیگر، کسی که دین دیگری را می‌پردازد، جز در فرضی که قصد تبرع دارد، می‌تواند به مدیون رجوع کند اگرچه از سوی مدیون ماذون در پرداخت نباشد. اما سوالی که در این باره مطرح می‌شود این است که؛ این رجوع بر چه اساس و مبنایی استوار است؟ این سوال از این جهت مطرح می‌شود که، در امور حقوقی بموجب اصل برائت، اصل بر این است که، اشخاص حقیقی یا دینی بر دیگری ندارند مگر اینکه خلاف آن اثبات شود (ماده ۱۹۷ ق.ا.د.م.). و اثبات حق یا دین نیز مستلزم اثبات منبع حق یا دین است. در اینجا نیز سوال این است که منبع و مصدر حق تادیه کننده غیر ماذون دین مدیون به مدیون چیست؟ چون بنا بر فرض در پرداخت بدون اذن دین دیگری تا قبل از پرداخت هیچ رابطه حقوقی اعم از ارادی یا قهری، بین تادیه کننده و مدیون وجود ندارد. برخلاف فرض پرداخت همراه با اذن، که پیش از پرداخت در نتیجه اذن مدیون رابطه حقوقی بین آنها ایجاد می‌شود. وانگهی، پرداخت از سوی هر کسی انجام شود از اسباب سقوط تعهد است (بند ۱ ماده ۲۶۴ و قسمت نخست ماده ۲۶۷ ق.م.). حال چگونه از یک طرف با پرداخت، دین مدیون ساقط می‌شود و از طرف دیگر او مدیون تادیه کننده می‌گردد؟ پس، باید بدنبال مبنایی بود که رجوع ادا کننده غیرماذون به مدیون را توجیه کند؟

در حقوق کشورهای چون فرانسه، انگلیس و مصر اداکننده دین دیگری به دو صورت می‌تواند به مدیون رجوع کند: رجوع یا دعوی شخصی (action personele) و رجوع یا دعوی قائم مقامی (action subrogatoire).

مقصود از دعوی یا رجوع شخصی این است که، طلب دائن پس از پرداخت از سوی غیر مدیون با تمام لواحق آن ساقط می‌شود و پرداخت کننده شخصاً حق یا طلب جدیدی در نتیجه عمل پرداخت، علیه مدیون بدست می‌آورد و بر اساس آن می‌تواند به او رجوع کند. پرداخت کننده در چند فرض می‌تواند علیه مدیون رجوع شخصی داشته باشد: نخست، فرضی که او در تادیه دین مدیون ماذون است. دوم، فرضی که شرایط اداره امور غیر فراهم باشد. یعنی، تادیه کننده از باب اداره امور مدیون اقدام به تادیه نموده باشد. سوم، وقتی که تادیه سبب دارا شدن ناعادلانه مدیون گردد.

اذن در تادیه از اسباب ارادی و اداره امور غیر و دارا شدن ناعادلانه از اسباب قهری تعهد هستند. بدین تحلیل که، وقتی مدیون به دیگری اذن در تادیه می‌دهد در واقع بطور ضمنی به او وکالت در پرداخت می‌دهد یا مبلغ پرداخت شده را از او قرض می‌کند. تادیه کننده هم سپس از باب وکالت (ماده ۶۷۵ ق.م.) یا قرض (ماده ۶۵۰ ق.م.) می‌تواند به او رجوع کند.

اداره امور غیر و دارا شدن ناعادلانه نیز، قهرا و به حکم مستقیم قانون موجب تعهد است و از اسباب ضمان قهری بشمار می‌آید. (ماده ۳۰۶ ق.م. و ماده ۲۱۹ ق.ت.) وجه اشتراک هر یک از سه طریق رجوع فوق اینست که، دین قبلی مدیون با تمام لواحقش ساقط و مدیون در مقابل دائن برئ الذمه می‌شود، لیکن دینی جدید با یکی از این اسباب سه گانه تعهد، برحسب مورد، نسبت به تادیه کننده بدست می‌آورد.

مقصود از دعوا یا رجوع قائم مقامی این است که، بدنبال تادیه دین از سوی غیرمدیون، برخلاف اثر طبیعی پرداخت، طلب دائن با تمام اوصاف، تضمینات و امتیازات تحت شرایطی به حکم قانون به تادیه کننده منتقل می‌شود و تادیه کننده قائم مقام حقوق دائن علیه مدیون می‌گردد و بر این اساس می‌تواند به مدیون رجوع کند. به این نوع قائم مقامی اصطلاحاً قائم مقامی با پرداخت (subrogation avec payment) می‌گویند. قائم مقامی با پرداخت در کنار قائم مقامی ناشی از انتقال مال (ayant cause) و قائم مقامی ناشی از انتقال قرارداد (cession de contrat) از اقسام قائم مقامی شخصی هستند. یعنی قائم مقامی که ناشی از پرداخت است و با پرداخت دین دیگری بدست می‌آید. (Savaut, 2002, pp.2-3; Planiol et Ripere, 1949, n° 1219; Aubray et Rau, par. Martin, P. 263; Baudry-Lacantinerie et Barde, 1907, n° 1516).

قائم مقامی با پرداخت مبنایی است برای رجوع کسی که بدون اذن مدیون دین او را می‌پردازد. این نکته از ماده ۱۲۵۲ قانون مدنی فرانسه بدست می‌آید که مقرر می‌دارد؛ قائم مقامی قهری صورت می‌گیرد:

- ۱- به نفع کسی که خودش دائن است و طلب دائن دیگری را که، به دلیل امتیازات یا وثائقش ترجیح دارد. (ماده ۳۴ مکرر قانون ثبت اسناد و املاک ایران)
- ۲- به نفع خریدار یک مال غیرمنقول که قیمت خرید را جهت پرداخت طلبکارهایی که این مال نزد آنها رهن می‌باشد، بکار می‌گیرد.
- ۳- به نفع کسی که با دیگران یا برای دیگران ملزم به پرداخت است، در پرداخت دین ذینفع است.
- ۴- به نفع وارثی که بطور مشروط ترکه را پذیرفته و با پول خود دیون تصرفی را پرداخته است (تبصره یک ماده ۳۴ ثبت اسناد و املاک ایران).

در حقوق ایران نیز باید رجوع تادیه کننده غیر ماذون به مدیون را، بر قائم مقامی با پرداخت مبتنی ساخت. چون بندهای یک و چهار ماده ۱۲۵۲ قانون مدنی فرانسه در ماده ۳۴ مکرر قانون ثبت اسناد و املاک آمده است و بند سوم آن نیز، همان گونه که گفته شده، رویه قضایی بعنوان یک قاعده عام پذیرفته است. وانگهی، مبنای قائم مقامی برای رجوع تادیه کننده غیرماذون در آراء فقهاء نیز دیده می شود. پیش از این گفته شد که، یکی از مصادیق رجوع تادیه کننده غیرماذون به مدیون، در غصب و در فرض تعاقب ایادی غاصبان است که، اگر مالک به غاصبی رجوع کند که مال در ید او تلف نشده است او نیز می تواند به غاصبی که مال در ید او تلف شده است رجوع کند (ماده ۳۱۸ ق.م.) مرحوم صاحب جواهر در جواهر الکلام در مورد مبنای این رجوع چنین گفته است که؛ آنچه را که غاصب پرداخت کننده به مالک مال مغضوبه می پردازد و آنچه که مالک در ذمه غاصب تلف کننده دارد بطور قهری و شرعی معاوضه می شود. بدین عبارت: "... فیملک حیثئذ من ادی بادائه ما للمالک فی ذمته بالمعاوضه الشرعیه القهریه..." (نجفی، ۱۳۶۷، ص ۳۲).

پس، مطابق فرض مزبور، بدنبال جبران خسارت مالک از طرف غاصبی که مال در ید او تلف نشده است، که در واقع همان تادیه دین غاصب متلف است، طلب مالک، که بر ذمه غاصب تلف کننده مستقر است، به غاصب جبران کننده خسارت در نتیجه معاوضه شرعی و قهری منتقل می شود و این همان مفهوم قائم مقامی با پرداخت است. چون، در این نوع قائم مقامی گفته شد که طلب دائن بجای سقوط به تادیه کننده منتقل می شود و او را قائم مقام دائن قرار می دهد. با وجود چنین نظری در فقه دیگر نباید در این مبنا تردید کرد.

در پایان؛ ذکر این نکته ضروری است که، بین رجوع قائم مقامی و رجوع شخصی از حیث آثار تفاوت مهم وجود دارد. بدین معنا که، در رجوع قائم مقامی، همان طلب دائن با تمامی اوصاف، تضمینات، وثائق، دعاوی و امتیازات به تادیه کننده غیر مدیون منتقل می شود و او به قائم مقامی دائن می تواند از تمام دین اوصاف و امتیازات و وثائق در جهت وصول طلب خود استفاده نماید. در حالی که، در رجوع شخصی همان گونه که گفته شد، طلب دائن بدنبال پرداخت از سوی ثالث با تمام لواحق و متفرعاتش ساقط می شود و تادیه کننده در نتیجه پرداخت دین مدیون، طلب جدید علیه مدیون بدست می آورد. طلب مزبور یک طلب ساده و بدون هیچ گونه امتیاز و تضمینی خواهد بود.

## ۵- نتیجه گیری

از مجموع مطالب گذشته این نتیجه حاصل می شود که نمی توان بطور مطلق گفت که، به موجب قسمت اخیر ماده ۲۶۷ ق.م. هر کس دین دیگری را بدون اذن او پرداخت به هیچ وجه

حق رجوع به مدیون را نخواهد داشت. بلکه با توجه به مبنای ماده ۲۶۷ ق.م. (فرض قصد تبرع پرداخت کننده غیر ماذون) و قوانین متعدد و مختلف و نیز آراء فقهاء و رویه قضایی، حکم ماده ۲۶۷ ق.م. مربوط به فرضی است که پرداخت کننده کاملاً بیگانه از دین باشد و هیچ التزام قانونی یا نفعی در پرداخت دین مدیون ندارد. فقط در چنین فرضی است که، می‌توان برای او قصد تبرع فرض نمود. در غیر این صورت طلب دائن با تمام تضمینات و وثائق و امتیازات به تادیه کننده انتقال یافته و او به قائم مقامی دائن می‌تواند به مدیون رجوع کند و در این رجوع می‌تواند از تمامی امتیازات و تضمینات و وثائق طلب دائن نیز استفاده کند. پس آنچه در قسمت اخیر ماده ۲۶۷ ق.م. آمده است و به عنوان قاعده مشهور شده است خود استثنایی بیش نیست. چون همان‌گونه که گفته شد، این بخش از ماده ۲۶۷ ق.م. مربوط به فرضی است که تادیه کننده قصد تبرع دارد و در دو حالت می‌توان به او قصد تبرع نسبت داد؛ نخست آنکه، او این قصد را اعلام می‌کند و دیگر آنکه، او کاملاً بیگانه از دین است. یعنی، نه الزامی در پرداخت دارد و نه در این تادیه ذی نفع است. با توجه به اینکه معمولاً اشخاص بطور استثنایی به قصد احسان و کمک به مدیون اقدام به تادیه دیون او می‌کنند این نتیجه حاصل می‌شود که حکم قسمت اخیر ماده ۲۶۷ ق.م نیز استثناء است.

## منابع و مأخذ

### الف - فارسی و عربی

۱. جنیدی، لعیا، (۱۳۷۵). "تضامن و آثار و اوصاف آن." مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره سی و پنجم.
۲. صفایی، سیدحسین، (۱۳۸۲). دوره مقدماتی حقوقی مدنی، جلد دوم، چاپ اول، تهران، انتشارات نشر ایران.
۳. عاملی نجفی، محمدجواد، (۱۳۲۶ هـ). مفتاح الکرامه، جلد پنجم، مصر، انتشارات مطبعه الشوری.
۴. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۴). حقوق مدنی: نظریه عمومی تعهدات، چاپ اول، تهران، انتشارات موسسه نشر یلدا.
۵. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۹). حقوق مدنی: الزامهای خارج از قرارداد، ضمان قهری، چاپ دوم، جلد اول، (مسئولیت مدنی)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۶. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۹). حقوق مدنی: الزامهای خارج از قرارداد، ضمان قهری، چاپ دوم، جلد دوم، (غصب و استیفاء) انتشارات دانشگاه تهران.
۷. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۰). حقوق مدنی: قواعد عمومی قراردادها، چاپ سوم، جلد سوم، تهران، انتشارات شرکت سهامی انتشار.
۸. مروراید، علی اصغر، (۱۹۹۳ م). سلسله الینابیع: کتاب الدین، چاپ اول، بیروت، انتشارات موسسه فقه الشیعه.
۹. نجفی، شیخ محمد حسن، (۱۳۶۶ هـ). جواهر الکلام، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، چاپ دوم.

### ب - خارجی

- 1- Anson, W. (1975). *Law of contract*, 24ed, Oxford Publication.
- 2- Aubry, C., et Rau, C. (1975). *Cours de droit civil francais*, Par Bartin (E.), t. 4.

- 3-Baudry-Lacantinerie, C., et Bard, L. (1907). *Traite theorique de Droit civil: des obligations*, t. 2, Paris.
- 4 -Birks, P. (2000). *English Private law: law of obligation*, V.II. Oxford Publication.
- 5- Chity, T. (1968). *Contracts, General Principales*, V.1, 23ed., London: Sweet and Maxell.
- 6- Mestre, T. (1979). *La subrogations Personnelle*, GDJ.
- 7- Planiol, M., et Ripert, G. (1931). *Traite pratique de Droit civil*, Avec le concours de Esmein, P., Radouent, J. et Gabold, G., Paris.
- 8- Savaux, E. (2002). *Subrogations Personnelle. Encyclopedie, Repertoire de Droit civil*, T. X.
- 9- Treitel, G. H. (199). *The law of contract*, 10ed., London: Sweet and Maxell.